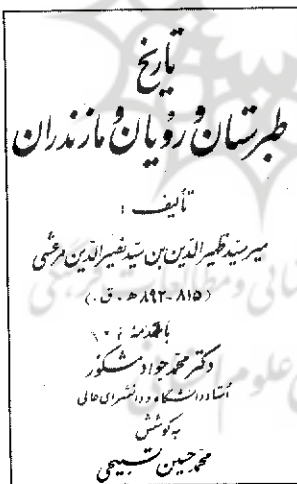


دریافتهایی از یک مکاتبه تاریخی

بازخوانی نامه شیخ حسن جویری به محمد بیک جانی قربانی

● جمشید نوروزی

وقت خراسان ارغونشاه جانی قربانی و حکام تحت فرمان او را بیمناک ساخته بود. به دنبال این نگرانی و ترس، حکومتگران خراسان در اندیشه راهی برای متوقف ساختن روند گسترش قدرت و قلمرو سرداران برآمدند. در این راستا عوامل و طرفداران ارغونشاه، چاره کار را در بر هم زدن اتحاد جدید شکل گرفته میان شیخ حسن جویری و امیر وجیه‌الدین مسعود دانستند. با توجه به این که در این زمان ارغونشاه در خراسان حضور نداشت، عوامل حاکم خراسان، حاکم طوس و مشهد امیر محمد بیک را تشویق به پیگیری سیاست ایجاد تفرقه میان سرداران نمودند.



در باره زندگی شیخ حسن جویری و پیوند او با قیام سرداران، مأخذ محدودی وجود دارد؛ یکی از منابع مهم در این زمینه، نامه شیخ حسن جویری به حاکم وقت طوس و مشهد (امیر محمد بیک) است. متن کامل این نامه در پنج رساله تاریخی حافظ ابرو آمده است^۱، با این حال نسخه‌های دیگری از آن در بعضی کتاب‌های تاریخی مانند: تاریخ طبرستان و رویان و مازندران مرعشی^۲؛ و تاریخ روضه‌الصفای میرخواند^۳ وجود دارد. اما از بعد محتوایی، تفاوت اساسی بین آنها وجود ندارد. حجم نامه شیخ حسن، ۹۴ سطر و ۱۱۰۰ کلمه است. این مکاتبه در ۱۵ ذی‌الحجه ۷۳۹ در حدود نیشابور، تنظیم شده است و حاوی نکات

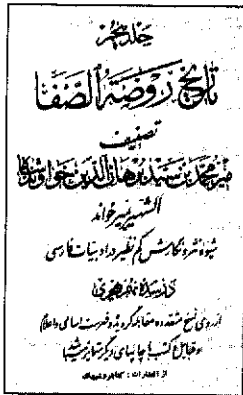
بعد از رسیدن زمامداری سرداران به امیر وجیه‌الدین مسعود، وی با زیرکی تمام از اعتبار و جایگاه شیخ برای تثبیت حکومت سرداران و بسط اقتدار آن بهره‌گرفت

به این ترتیب بود که امیر محمد بیک، یک ایلچی مخصوص نزد شیخ حسن فرستاد. معلوم نیست که ایلچی نامه‌ای از ولی نعمت خود هم به همراه داشت یا صرفاً پیام شفاهی او را ابلاغ کرد. با این حال مسلم است که محمد بیک در پیام کتبی یا شفاهی خود «چنان نمود که امیر مسعود مردی سپاهی است. اگر او را داعیه سرداری باشد بعید نیست، فاما شیخ حسن مردی زاهد و گوشه‌نشین [است] و دعوی درویشی و سلامت طلبی می‌کند. از آباء و اجداد او کسی حکومت و سرداری نکرده است و او به خود نیز از مبدا حال الی یومنا به تحصیل و عبادت مشغول بوده. [با توجه به این سابقه] این چه داعیه است که او را پیدا گشته است و بدین سبب فتنه در میان خلایق افتاده و مملکت به هم برآمده و این صورت از او به

ارزشمندی در خصوص زندگی شیخ حسن جویری و قیام سرداران است. در اینجا سعی می‌شود با مرور مندرجات نامه، به استخراج و استنباط اهم مطالب تاریخی آن بپردازیم.

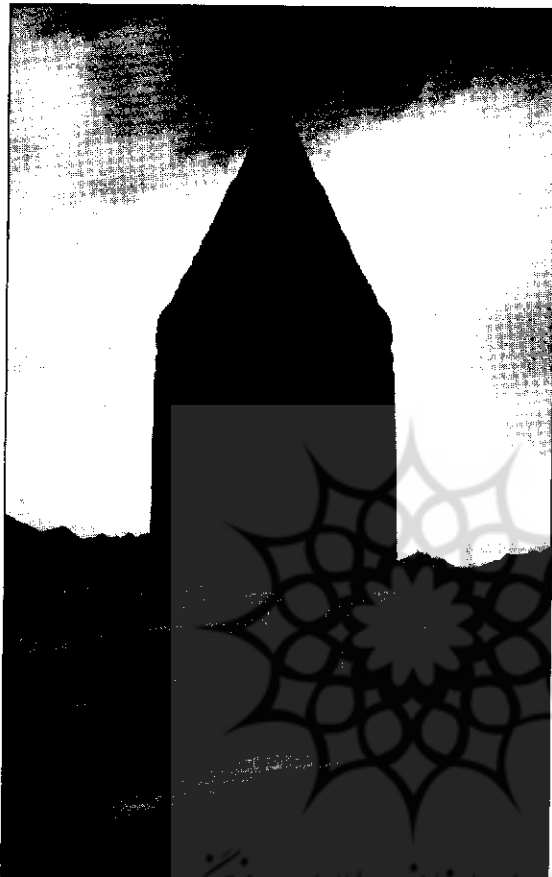
در هنگام نوشتن نامه (۱۵ ذی‌الحجه ۷۳۹ ق) چند سالی از نخستین جرقه قیام سرداران می‌گذشت و شیخ حسن جویری دوماه قبل از تاریخ نوشتن نامه، از حبس قلعه یازر رهایی یافته و دست اتحاد به دومین رهبر سیاسی سرداران امیر وجیه‌الدین مسعود داده بود. تا این هنگام سرداران موفق شده بودند، بعد از مناطق بیهق و جوین، منطقه نیشابور را هم به قلمرو خود بیفزایند. به نظر می‌رسد که رشد روزافزون قدرت سرداران و توسعه سریع قلمرو آنان، حاکم

خراسان، مشهد، بنای میل وادکان، قرن هفتم هجری



بر طبق گفته‌های شیخ حسن، گروه‌های مختلف مردم به منظور رستگاری و رهایی از اوضاع سخت و طاقت فرسایی که داشتند از دعوت او استقبال می‌کردند

درباره علت برخورد مسالمت‌آمیز از غونشاه باشیخ حسن نمی‌توان به قطع و یقین نظر داد، با این حال این امر بی‌تأثیر از اوضاع بحرانی پس از مرگ آخرین ایلیخان مغول نیست

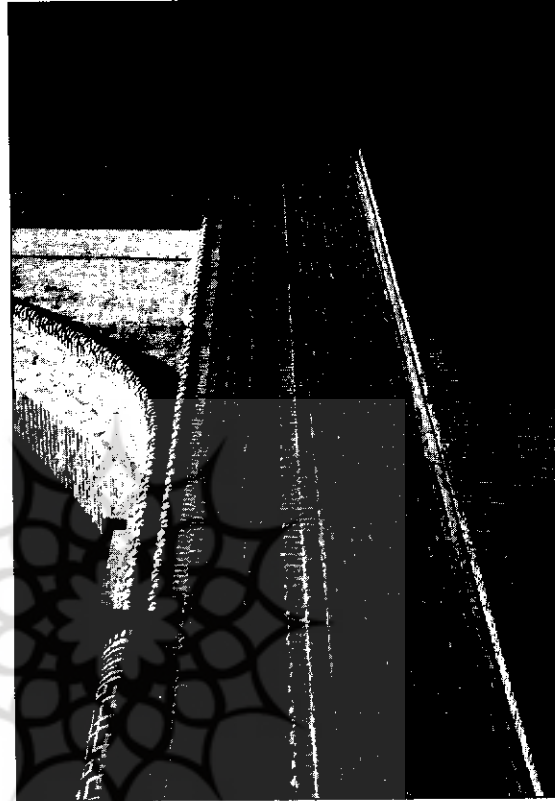


می‌برد...^۶ بر طبق گفته‌های شیخ حسن، گروه‌های مختلف مردم به منظور رستگاری و نیز رهایی از اوضاع سخت و طاقت فرسایی که داشتند از دعوت او استقبال می‌کردند. گرایش شمار قابل توجهی از مردم به شیخ، پیش از آنکه عکس العمل جدی حکام محلی و مغول را باعث شود، اسباب نگرانی و اعتراض فقها و علمای سنی مذهب را باعث گردید. «... و درین مدت خلقی بسیار روی بدین ضعیف آوردند. اکثر به طلب خلاص و نجات راه آخرت می‌آمدند. و از همه طایفه مردم پیش این ضعیف می‌رسیدند. تا به جایی ادا کرد که بعضی از مشایخ و متفقه نیشابور و اصحاب اغراض حیل‌ها انگیزختند و افترا کردند که این درویش و مریدان او دشمن اهل علمند و منکر قوانین شرعیه‌اند و تارک احکام شریفه و حکام را دروهم انداختند و بر قصد این ضعیف اتفاق نمودند. مگر آن بود که امیر محمد اسحق روزی پیش این ضعیف رسیده بودند و سؤال‌ها کرده و جواب‌ها شنیده و بر بعضی احوال و قوف یافته مانع و معارض ایشان شد...»^۷ با وجود ناکام ماندن تحریک علمای سنی بر علیه شیخ، به نظر

غایت غریب می‌نماید»^۴

شیخ حسن در جواب، طی یک نامه نسبتاً مفصل سعی کرد با بیان اجمالی زندگی خود و اوضاع زندگی مردم، به دفاع از عملکرد خود در همراهی با سرداران برخیزد. به ادعای شیخ حسن، او «... از عهد صبی و عنفوان شباب همیشه مرید و معتقد اهل حق بود و دوستدار ائمه و علمای دین و تابع ارباب صلاح و تقوی و طالب راه نجات آخرت بود. و به این هوس مدت هفت هشت سال به مدارس تردد نموده و به قال و قیل مشغول بوده و سخن ائمه طوایف استماع کرده و بر اختلاف اقوال و اعتقادات ایشان به قدر وسع و قوف یافته تا عاقبت در سبزواری به خدمت شیخ بزرگوار صاحب الاسرار و الافتقار سرالله فی الارضین شیخ خلیفه روحه العزیز رسید و بعضی از سخنان او شنید و به تدریج معلوم کرد که این بزرگ مرشد راه حق است و از سر صدق و ارادت و صفای نیت بدو تمسک نمود و به یمن همت مبارکش بدانچه مقصد و مقصود این ضعیف بود رسید...»^۵

در ادامه نامه، شیخ حسن به بیان مقطع پرفراز و نشیب زندگی خود پس از مرگ شیخ خلیفه پرداخته است. دو نکته مهم این مرحله از زندگی شیخ حسن، تغییر مکرر محل زندگی برای رهایی از مجازات حکام و نیز تبلیغ دعوت مورد نظر در بین مردم ستم‌دیده خراسان و مناطق همجوار آن است. «... بعد از آن که این بزرگ در سبزواری به درجه شهادت رسید، این ضعیف در همان شب به طرف نیشابور سفر کرده در بیست و سیم ربیع الاول سنه ست و ثلاثین و سبع‌مائه و دو ماه دیگر در حدود نیشابور در گوش‌ها منزوی می‌بود و چون بعضی مردم بر احوال این ضعیف و قوف یافتند و آغاز تردد نمودند، از آنجا به طرف مشهد مقدس رضوی علیه السلام سفر کرد و از آنجا به ایبورد و خیوشان و پنج ماه دیگر همچنین از مقامی به مقامی می‌گریخت و با هیچ کس در نمی‌آمیخت و معهذاً به هر جا که یک هفته می‌بود مردم تردد آغاز می‌کردند و به حد ازدحام می‌رسید تا در اول شوال این سال سفر عراق اختیار کرد و یک سال و نیم در آن سفر بود و از آنجا نیز به هر جا که مقام می‌افتاد همچنین تشویش پیدا می‌شد و جمعی از خراسان در عقب آمدند و باز به طرف خراسان مراجعت نمود و قرب دو ماه دیگر در خراسان بود. در دوسه و لایات از ازدحام خواص و عوام هیچ جای ساکن نتوانست شد. در محرم سنه تسع و ثلاثین و سبع‌مائه عزیمت ترکستان نمود و مدتی در بلخ و ترمذ بود. به سبب همین زحمت باز به طرف هرات افتاد و از آنجا به خواف و قهستان و هر چند روز در موضعی دیگر می‌بود و از آنجا عزیمت طرف کرمان کرد، فاما راه در بند بود و ضعف بر مزاج غالب. دیگر باره به مشهد مقدس رفت و از آنجا به ولایت نیشابور و قرب دو ماه دیگر در غار ابراهیم و در آن کوه‌سار هر چند روز در گوشه دیگر می‌بود و به سر



نامه شیخ حسن جوری به حاکم وقت طوس و مشهد امیر محمد بیگ، یکی از منابع مهم درباره زندگی شیخ حسن جوری و پیوند او با قیام سرداران است

شیخ حسن در انتهای نامه خود ضمن اشاره به دلایل قیام سرداران، امیر محمد بیگ را به تجدیدنظر اساسی در شیوه زمامداری خود فرامی خواند

جماعت دروغ و بهتان است. این معنی باز نمود. از آنجا حکم فرستادند و او را باز خواندند و این ضعیف را عذرخواهی نمودند. قرب دو ماه درین گفت و گوی شد و اصحاب قصد و غرض به هیچ نوع آرام نگرفتند. تا به جایی رسید که این ضعیف و جمعی انبوه از درویشان بر عزیمت حجاز به راه قهستان توجه کردند و در آن وقت خدمت امیر بزرگ در نیشابور بود. از عزیمت این ضعیف خبردار گشتند و به عذرخواهی و دل داری مانع سفر شدند...»^۱

درباره علت برخورد مسالمت آمیز ارغونشاه با شیخ حسن نمی توان به قطع و یقین نظر داد، با این حال این امر بی تأثیر از اوضاع بحرانی پس از مرگ آخرین ایلخان مغول (۱۳ ربیع الاول ۷۳۶ ق) نیست. در این شرایط آشفته و آمیخته با جدال های متعدد مدعیان قدرت، حاکم خراسان ترجیح می داد به جای درافتادن با طرفداران پر شمار شیخ حسن، به دفع دیگر مدعیان خارجی خود بپردازد؛ البته تساهل مذهبی مغولان و رفتار مسالمت آمیز آنان با درویشان هم در این امر مؤثر بوده است. با وجود این به نظر می رسد که ارغونشاه نتوانست تاملت طولانی به اعتراض مکرر و روز افزون علمای سنی مذهب بی اعتنا بماند و برای از دست ندادن حمایت آنان سرانجام به بازداشت شیخ رضایت داد. «... و عاقبت آن بود که به سر این ضعیف آمدند و نواب خدمتش شنقسه آغاز کردند و این ضعیف را رنجاندن گرفتند و به طرف یازر فرستادند و قرب شصت هفتاد تن را از درویشان سر و پای درهم شکستند و به ولایت طوس بردند و سپردند...»^۲

احتمال دارد یکی از عواملی که ارغونشاه را راضی به این اقدام کرده است، نگرانی از گسترش قیامی بود که از مدتی قبل در منطقه بیهق شکل گرفته بود. میزان اثرگذاری این امر بر تصمیم حاکم خراسان زمانی عیان می گردد که در نظر آوریم بسیاری از مردم بیهق و سرداران دل در گرو دعوت شیخ حسن داشتند و در صورت پیوستن شیخ به سرداران، زمینه گسترش سریع قیام در خراسان مهیا می شد. در هر حال شیخ مدتی در حبس به سر برد.

همان گونه که آوردیم بعد از آنکه زمامداری سرداران به امیر وجیه الدین مسعود رسید، وی با زیرکی تمام بر آن شد تا از اعتبار و جایگاه شیخ برای تثبیت حکومت سرداران و بسط اقتدار آن بهره گیرد. به همین خاطر افرادی را مامور رهایی شیخ از حبس ساخت. تأمل در سخنان رد و بدل شده میان این گروه با شیخ حسن و متقاعد شدن شیخ برای همراهی با سرداران از اهمیت خاصی برخوردار است «... اصحاب سبزواری به نیشابور رفتند و از آنجا به ولایت یازر آمدند. چون بدین جا رسیدند این ضعیف با ایشان چنان نمود که سبب آمدن شما و چندین شورش انگیزختن چیست؟ گفتند: که چون

می رسد که شرایط فعالیت شیخ در خراسان بسیار سخت و خطرناک شده است و وی ترجیح داد که به طور موقت از این ایالت دور شود...» و بدان سبب بود که این ضعیف از قهستان عزیمت عراق کرد و به دستجردان افتاد. راه بیابان در بند و مخوف بود و طایفه انبوه با این ضعیف بودند. به راه بیابان سفر میسر نشد و به سر چند راه دیگر رفت، سفر بر نیامد. بار دیگر به مشهد مقدس رفت و چند روز مقام کرد...»^۳ با گذشت زمان آمادگی و شور و حال طرفداران روز افزون شیخ حسن برای عملی ساختن مقاصد سیاسی - مذهبی خود محسوس و آشکار شد، در نتیجه نگرانی و وحشت فقهای سنی از اقدامات شیخ حسن بیشتر شد و آنها حکام خراسان را برای مقابله با شیخ تحت فشار قرار دادند. «... دیگر بار مشایخ و سادات و متفکمه به قصد و سعی برخاستند و به جناب حکام نامه ها روان کردند. بعضی را در وهم انداختند که این مرد خروج خواهد کرد و ملک خواهد گرفت و تبع و مردمان او بسیار شده اند و ساز و سلاح راست کرده و گفته اند که اظهار مذهب روافض خواهد کرد...»^۴

به دنبال این امر «از امیر بزرگ، ارغونشاه، ایلچی به مشهد مقدس آمد و حکم آورد به گرفتن و بردن این ضعیف. آن ایلچی مردی عاقل بود. این ضعیف را دید و احتیاط کرد او را معلوم شد که سخن آن

پنج رساله تاریخی

در باره عبادت روزی، امر
سید محمدباقر
و وفات

حافظ ابرو

پس از وفات و تصحیح
عبدالله

چک ۱۳۵۸
از تهران و نشر کتاب علم
چکسلاوی

تغییر مکرر محل زندگی برای
رهایی از مجازات حکام و نیز
تبلیغ دعوت بین مردم
ستم دیده خراسان و مناطق
همجوار دو نکته مهم از زندگی
شیخ حسن پس از مرگ شیخ
خلیغه است

بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَعَثَ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْآخَرَى فَقَاتِلُوا أَلَّتِي تَبَعِيَ حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ، این ضعیف برسبیل اتفاق با سایر مسلمانان در مصاحبت سادات و ائمه و مشایخ و پیشوایان بی‌هق به التماس امیر و جیه‌الدین مسعود به جهت این مهم تا بدین مقام آمد...»^{۱۴}

شیخ حسن در انتهای نامه خود ضمن اشاره به دلایل قیام سربداران، امیر محمدبیک را به تجدیدنظر اساسی در شیوه زمامداری خود فرا می‌خواند «... اگر چنان‌که به سخن این ضعیف التفات فرمایند و دست از فتنه و خون ریختن باز دارند و به صلح راضی شوند، ان‌شالله که بر وجهی قرار گیرد که همه جماعت بعدالایوم در مقام خود ایمن و ساکن توانند بود. و اگر از آن طرف خطاب برو جهی دیگر باشد لاشک محاربه عظیم متوقعتست که تمامت خلائق درشور آمده‌اند و بی‌طاقت شده. صورت حال این است که باز نموده شد. باقی شک نیست که امیرزاده در غایت کیاست و فراست نشان می‌دهند و هرگز این ضعیف به امر و نهی هیچ کس مشغول نبوده است و نخواهد بود. و اکنون باتفاق پیشوایان دین و سایر مسلمانان حق به قولی که نزدیک همه طایفه اصلح باشد یکی خواهد بود. یقین که ایشان نیز با عقل شریف خود رجوع فرمایند و به هر نوع که دانند که بر قانون شریعت و عقل به صلاح اولی است آن پیش گیرند...»^{۱۵}

پی‌نوشت‌ها:

- ۱ - حافظ ابرو، پنج رساله تاریخی، به کوشش و تصحیح فلکس تاور، پراگ، فرهنگستان، علوم چکسلاوی، ۱۹۵۸ م، ص ۲۰-۲۳.
- ۲ - مرعشی، سید ظهیرالدین، تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، به اهتمام برنهارد دارن، تهران، گستره، ۱۳۶۳ ش، ص ۳۲۸-۳۳۴.
- ۳ - میرخواند، تاریخ روضه الصفا، ج ۵، تهران، کتابفروشی‌های مرکزی و خیام و پیروز، ۱۳۳۹ ش، ص ۶۰۹-۶۱۳.
- ۴ - حافظ ابرو، صص ۱۹ و ۲۰.
- ۵ - همان، ص ۲۰.
- ۶ - همان، صص ۲۰-۲۱.
- ۷ - همان، ۲۱.
- ۸ - همانجا.
- ۹ - همان.
- ۱۰ - همان، صص ۲۱ و ۲۲.
- ۱۱ - همان، ص ۲۲.
- ۱۲ - همانجا.
- ۱۳ - همان، صص ۲۲ و ۲۳.
- ۱۴ - همان، ص ۲۳.
- ۱۵ - همانجا.

ما را معلوم گشت که خدمت شما را گرفتند و بدینجا آوردند و قصد هلاک شما نمودند، ما به جهت استخلاص شما بر خاستیم و آمدیم. این ضعیف از ایشان سؤال کرد که شما را طمع آن هست که من با مقام شما آیم و عمل شما بر دست بگیرم. گفتند: نعوذ بالله که اعتقاد ما چنین باشد. پرسیدم که چون شما را این نیت است که با روش و طریقه این ضعیف گردید، می‌باید که گوشه نشینی اختیار کنید. گفتند که: ما را نگذارند که ایمن بنشینیم و میسر نشود. پرسیدم که فایده آمدن شما و چندین زحمت چه بود؟ همه جماعت خاموش شدند، بعد از آن چنین گفتند که: «طمع ما آن است که شما با خراسان مراجعت کنید و به هر جا که میسر شود به عبادت مشغول شوید. ما شرط می‌کنیم که به هیچ نوع مزاحم و مشوش شما نباشیم. القصه این ضعیف عزیمت خراسان نداشت. فاما طایفه درویشان مصاحب ایشان بودند. دانستیم که دست باز نخواهند داشت. بدین طرف مراجعت افتاد...»^{۱۶}

به دنبال آزادی شیخ، همان‌گونه که مسعود پیش بینی کرد، اقبال خراسانیان به سربداران بیشتر شد. با اتحاد شیخ و مسعود، بسیاری از علاقه‌مندان شیخ شرایط را برای تحقق انتظارات و آرزوهای خود آماده دیده و به امید خاتمه یافتن ظلم و تدارک آینده‌ای بهتر به حمایت از سربداران برخاستند «... مدتی دو ماه است که این ضعیف به سبزواری مقام داشت و از جمله ولایات خراسان پیش این ضعیف آمدند و نمودند که خرابی و پریشانی و قتل و غارت کردن ایشان به جایی رسید که به دفع آن برمی‌باید خاست و نوعی می‌باید ساخت که ظلم مرتفع گردد و این فتنه فرونشیند که خان و مان و اهل و عیال و خون و مال جمله مسلمانان در معرض تلف و رسوایی خواهد افتاد. این ضعیف جواب همه جماعت چنان گفت که هرگز پیشوایی و مقتدایی نکرده‌ام و نخواهم کرد. این معنی با پیشوایان دین می‌باید گفت تا اگر ایشان به سعی و دفع برخیزند و بر نوعی قرار گیرند که صلاح مسلمانان و مسلمانی در آن باشد، ما نیز در مددکاری با ایشان یکی باشیم از جمله مسلمانان...»^{۱۷}

گویا در اوایل کار، مسعود از هر سخن و اقدام برای جلب نظر مساعد شیخ حسن و دیگر شخصیت‌های متنفذ شیعه مذهب کوتاهی نداشت. «... اکنون امیر و جیه‌الدین مسعود و اتباع ایشان می‌گویند که هر چه بهبود مسلمانان در آن است بدان قیام خواهیم نمود و از هر آفریده که سخن حق با ما خواهد گفت خواهیم شنودن و در بند صلاح مسلمانانیم و تمامت ائمه و مشایخ و پیشوایان بی‌هق و نیشابور بدین اتفاق کردند که دفع ظلم و طلب و خلاص مسلمانان واجب است. چه معلوم است که درین نزدیکی چه مقدار خلق به قتل آمده‌اند. بر مقتضای نص قرآن که «وإن طائفتان من المؤمنین اقتتلوا فاصحوا